



آزاداندیشی خلاف‌اندراورشهر چيستائيربي

Open-Mindedness and
Creativity in Art Education

هیچ اجتماع انسانی وجود ندارد که مقررات و اعتقادات دینی، اخلاقی و علوم و فنون خود را توسط آداب و رسوم و سنت‌هایش به نسل پس از خود منتقل نکند. اما آیا آموزش به معنای انتقال الگوهای فرهنگی از نسلی به نسل دیگر است؟

اگر پاسخ این پرسش مثبت باشد، پس یکی از اهداف ضمنی آموزش، پیوستگی و اتصال فرهنگی است و هدف اصلی‌اش این است که انسان به یاری آموزش به مقتضیات



وجودی خود برسد. اما با توجه به مسئله‌ی گذشت زمان و تغییر مدام ارزش‌های جامعه، این مهم چگونه رخ می‌دهد و آموزش چگونه می‌تواند علاوه بر اتصال و پیوستگی فرهنگی، نوعی جهش فکری و تغییر نگرش را نیز پدید آورد؟ و آیا در این مورد تنها آداب و سنت‌ها نقش تعیین‌کننده دارند؟ و به طور کلی، چه عاملی آموزش نوین را از آموزش سنتی متمایز می‌سازد؟

در عرصه‌ی آموزش هنر امروز، «آزاداندیشی» و «اخلاقیت» دو عنصر اساسی آموزش را تشکیل می‌دهد. تأکید بر آزاداندیشی و اخلاقیت، به تدریج جایگزین شیوه‌های متداول رسمی در آموزش مکاتب مختلف هنری به هنرجویان شده است. حال، پرسش اساسی این است که چگونه می‌توان آزاداندیشی و اخلاقیت را در همه‌ی جوانب نظام آموزش هنری وارد کرد؟

مربیان تربیتی چون ژان شاتو (Jean Shatou)، جان دیوئی (John Dewey) و دیگران بر این باورند که برای آموزش آزاداندیشی و اخلاقیت، نخست باید ذهن هنرجو را از هرگونه پیش‌داوری و تفکر قالبی خالی کرد و به جای

آموزشی بر مبنای تکرار و تقلید بنا شده بود، امروزه دیگر تقلید، فرمانبرداری و پیروی بی چون و چرادر اصول آموزش خلاقه جایی ندارد. بنابراین، شاید یکی از مهم ترین وظایف مربیان تربیتی ایجاد روحیه ی شور و علاقه برای آموزش است.

اما عنصر سوم آموزش خلاقه، شناخت قوانین و سنت ها برای ایجاد کشف و شهود است. آموزش آزاداندیشی به این معنا نیست که سنت ها را یک باره به فراموشی بسپاریم، بلکه در این نوع آموزش، شناخت و نقد سنت ها به منظور ایجاد خلاقیت و حرکت ارتجالی تازه ضروری به نظر می رسد. پس می توانیم سه اصل اساسی آموزش خلاقه در هنر را به ترتیب زیر بیان کنیم:

- ۱) مقابله با پیش داوری ها و تمرین تفکر انتقادی
- ۲) ایجاد شور و علاقه در دانش آموز
- ۳) شناخت سنت های ارزشمند به منظور کشف و شهود علاقه

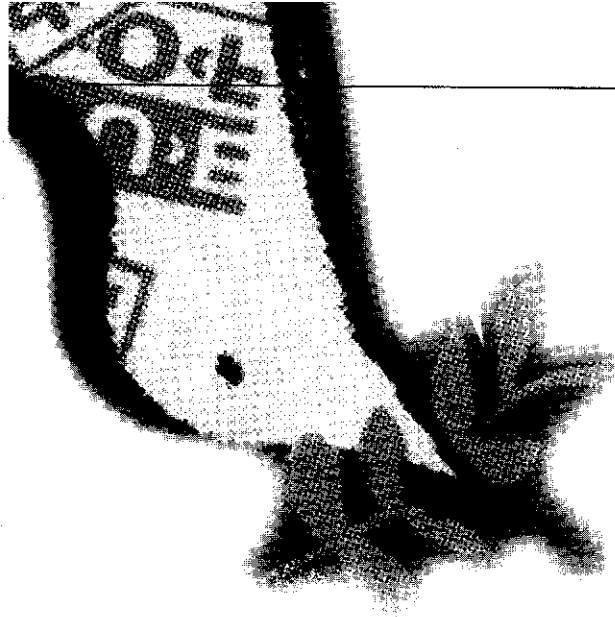
ژان - ژاک روسو (Jean-Jacques Rousseau) در مقدمه ی کتاب امیل می گوید: «حقیق واقعی مادر آموزش، بررسی و مطالعه ی وضع انسان است.» از آن جا که انسان محور تمام رویکردها و مکاتب آموزشی است و هرگونه تشبیه و استعجاله ی فرهنگی باید قبل از هر چیز، بر روی انسان صورت بگیرد، بنابراین هر تلاش و اقدامی برای ارتقا انسان به مقام واقعی خویش جزء آموزش است. در این مورد که آموزش هنر نیز باید همچون انواع دیگر آموزش، انسان را به موقعیت راستین خویش نزدیک کند، اختلافی نیست؛ اختلاف بر سر تعریف این «موقعیت راستین» است.

در بسیاری از مکاتب آموزشی، معلمان و مربیان هدف های آموزشی را بر اساس صلاح دید شخصی خویش و بدون مشورت با دانش آموزان تنظیم می کنند. در این نوع آزمایش که با خلاقیت و آزاداندیشی فاصله ی زیادی دارد، هدف ها بر اساس نیازهای دانش آموزان تنظیم نمی شود. بنابراین، این احساس به آن ها دست می دهد که هدف ها به آن ها تحمیل می شود. در حالی که در آموزش خلاقه، هدف های آموزشی بر اساس نیازهای دانش آموزان تنظیم می شود.

در آموزش هنر، در درجه ی اول تلاش بر این است که درک و قدرت لذت بردن از هنر به هنرجویان آموزش



آن، تفکر انتقادی را در او پرورش داد. هنر جو باید بتواند دانسته ها و خواننده های خود را با دید انتقادی بنگرد و قدرت تحلیل و بررسی دانسته های خود را داشته باشد. ژان شاتو در این باره می گوید: «گام اساسی این است که صحیح فکر کنیم، درست بفهمیم و صحیح انتقاد کنیم.» اگر بتوانیم بدون پیش داوری های قبلی به مسائل مختلف با دیده ی نقد نگاه کنیم، حتماً قادر خواهیم بود که آن موضوع را در درجه ی اول بشناسیم و سپس از زوایای مختلف ببینیم. اما چه چیزی ما را به شناخت مسئله یا پدیده ای دیگر ترغیب می کند؟ مسئله ی اساسی آموزش در همین پرسش خلاصه می شود: «انگیزه ی انسان برای آموزش چیست؟» مربیان آموزش هنر دو عنصر شور و هیجان یا همان علاقه را انگیزه ی اساسی آموزش می دانند. این همان جمله ی فلاسفه ی معروف است که می گویند تا چیزی را دوست نداشته باشی، نمی توانی آن را بشناسی. اگر در گذشته، نظام



داده شود. در این نوع آموزش، معنای «واقعیت راستین انسان» همان آزادی تفکر و شیوه‌ی ارتجالی در زیستن است. خلاقیت به معنای رهایی از هرگونه پیش فرض‌ها، چهارچوب‌ها و بایدها است و تفکر ارتجالی و بداهه این امکان را به هنرجو می‌دهد که در هر لحظه توانایی‌ها و نکات نهفته‌ی فراوانی را درباره‌ی خود و محیط پیرامونش کشف کند و از آن کشف‌ها در زندگی خویش بهره بگیرد. پس هدف اصلی آموزش خلاقه‌ی هنر، بازتاب توانایی‌ها و امکانات انسانی در لحظه و زمان حال است. در این رویکرد، سنت و دانش پیشینیان، اگرچه برای آماده‌سازی ذهن مورد استفاده واقع می‌شود، اما تأکید بر تکرار محفوظات نیست، بلکه توانایی عمل و حرکت ارتجالی رکن اساسی یادگیری محسوب می‌شود. در آموزش خلاقه، به کارگیری هرگونه قواعدی که روحیه‌ی آزاداندیشی و تحقق شخصی را محدود کند، بدون استثنا مطرود است. جان دیویی معتقد است که آموزش همیشه نباید خود را با شرایط و مقتضیات جامعه سازگار کند، بلکه در وهله‌ی اول ضروری است که خود را با شرایط نیازهای دانش آموز سازگار کند.

یادداشت

۱. ژان شاتو؛ ترجمه‌ی غلام حسین شکوهی، مریان بزرگ (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹)

آموزش خلاقه، در بهترین و کامل‌ترین شکل خود، احساسی از پیش‌بینی به دانش آموز اعطا می‌کند. احساس پیش‌بینی به این معناست که محصل با شناخت توانایی‌ها و محدودیت‌های خود، حالتی انعطاف‌پذیر نسبت به جهان پیدامی‌کند؛ به گونه‌ای که قادر است خود و اهدافش را تغییر دهد و در هر لحظه، بهترین واکنش ممکن را نشان دهد. پس در آموزش خلاقه، فرد به شدت در برابر کار و هدفش احساس مسئولیت شخصی می‌کند، زیرا می‌داند بازتاب اعمال او بر شکل‌گیری سرنوشتش تأثیر فراوانی دارد. شاید به همین دلیل است که پیشگامان آموزش خلاقه بر این باورند که فرد فقط با انقلابی در درون خود به موقعیت واقعی و شایسته‌ی انسانی خویش دست می‌یابد. این انقلاب نباید از خارج به فرد تحمیل شود، بلکه باید با تغییر در زمینه‌های فکری و اخلاقی وی همراه باشد و چنین تغییراتی تنها به یاری آموزش خلاقه و آزاداندیشانه رخ خواهد داد؛ آموزشی که حاصل آن، تربیت نسلی مشتاق، پرانگیزه و خودجوش است؛ نسلی که از تقابل سنت و خلاقیت، شیوه‌های نوینی را برای زیستن پیشنهاد می‌کند.

م‌انسانی و مطالعات فرهنگی
جامع علوم انسانی